

بقلم : فاضل محقق آقای طاهری شهاب

قمری مازندرانی

سرزمین پهناور سبز و خرم مازندران همانطوریکه از حیث مواهب طبیعی گل سرسبد سایر سرزمینهای آریائی نشین است از جهت ادبیات و ابراز احساسات شاعرانه و بیانات دلنشین عاشقانه نیز محتوی سوز و گدازهایست که در لطافت و زیبایی گوی سبقت از بیان دیگر شاعران ربوده است و این موضوع که عبارت از حسن اثر از مناظر زیباییها در افکار و احساسات میباشد کاملاً در آثار (منوچهری دامغانی) منعکس و نمودار بارز است از اینکه این شاعر مجذوب طبیعت در زمانیکه عمر خویش را در مازندران صرف مینمود الهاماتی از دیدار گل و ریحان، کوه و جنگل باغ و بیستان، چشمه سارها و رودخانه ها، نغمات بلبل و قمری کسب نمود که تمام آنها بصورت بسیار بسیار زنده و فریبا در تغزلات او جلوه گراست و بطوری این حسن اثر را در بیانات شیوای شاعرانه خود نقاشی کرده که تجسم آن تا امروز در بین هیچ یک از اساتید سخن یافت نمیشود ولی با تمام این احوالات بعلت از بین رفتن آثار شعرای بزرگ مازندران آنهمه و دایع فکری دستخوش زمان شده و غبار فراموشی چنان آن افکار بدیع را پوشانیده است که نه تنها مجال تجزیه و تحلیل را باقی گزارده و نه فرصت نقد غث و سمین با اینحال اگر ما به ابیات پراکنده ای از سراینندگان باستان این سرزمین در متون کتب و تذکردها و سفینه‌ها بر خورد کرده و همان مقدار قلیلی را که بدان دستیابی یافته ایم جمع و تدوین و از دستبرد حوادث بعدی مصون نگاهداریم علاوه بر اینکه خدمتی به ادبیات از دست رفته مازندران خواهیم نمود و هم از مطالعه همین آثار جزئی پی به نبوغ خلاقه و حسن اثر طبیعی در افکار شاعران این مرز و بوم خواهیم برد زیرا که :

چونکه گل رفت و گلستان شر خراب

بوی گل را از که جوئیم از گلاب

آری نقد شمایم این گلپای ازدست رفته ادبی امروز ما راجز از ایات پراکنده میسر نیست بنابراین نویسنده این سطور در ضمن تالیف تاریخ ادبیات مازندران در هر کجا که بدینگونه آثار برخورد کرده آنها را جمع و تدوین در دفتر مذکور نموده است که یکی از آنها آثار مفقوده لالی منظوم شاعری چیره دست بنام (قمری مازندرانی) است که از جمله سرایندگان بزرگی عصر امیر شمس المعالی قابوس زیاری بوده و از اشعار او در صحایف روزگار بیش از ۳۲ بیت بما نرسیده است اینک برای احیای نام و آثار او پس از ذکر سخنان نویسندگان پیش در پیرامون زندگی و احوالات او به ثبت اشعارش پرداخته و بوسیله گرامی مجله ارمغان هدیه بزرگان علم و ادب مینمائیم.

قمری مازیدرانی .

قدیمیترین مأخذیکه یاد از قمری مازندرانی (به فتح قاف و میم) مینماید و ما را بدست است در کتاب قابوس نامه میباشد که بدون کوچکترین اشاره ای به شرح حال و کیفیت مال او دو بیت از آثار قمری را بعنوان شاهد مثال مذکور میدارد که از این دو بیت هم فقط بیت نخستین را تصریح بنام شاعر کرده و در بیت دوم نامی از سراینده نمی برد ولی ما از حیث سبک بیان و توافق بحر شعری چنین استنباط کرده ایم که بیت دوم بطور یقین از سراینده بیت نخستین میباشد و این دو بیت در ردیف شمارهات - و - ذیلا با ذکر مأخذ ثبت گردیده .

پس از قابوسنامه محمد بن عمر الرویانی در کتاب بسیار نفیس ترجمان البلاغه خود تعداد - بیت از اشعار قمری را بعنوان شاهد مثال در قواعد ادبی یاد آور شده این اشعار هم در جا وردیف خود با ذکر منبع بیان گردیده است .

از منابع قدیمی بعد از قابوسنامه و ترجمان البلاغه تنها کسیکه ذکر می‌آورد عوفی مؤلف لباب‌الالباب است که در اینباره مینویسد؛ قمری قمر آسمان فصاحت و عرعر بستان کیاست بوده است. سخن او بغایت عالی و جلوه‌گر مفاخر شمس المعالی قابوس و شمگیر در قصیده‌ای در مدح او مینویسد؛

بئی که سجده برد پیش روی او بت چین

خیال او بود اندر بهشت حور العین

از این قصیده تنها شش بیت را ثبت نموده که ما آنرا در ردیف قافیه (نون) بتمامی با ذکر مأخذ آورده‌ایم.

پس از عوفی از متأخرین تنها کسیکه بنام و آثار قمری در تالیف خود یاد مینماید هدایت صاحب مجمع الفصحاء است که درباره این شاعر چنین مینویسد:

قمری مازندرانی:

نامش ابوالقاسم زیار بن عمر الجرجانی صاحب طبع متین و رأی رزین بود و تقی او حدی گفته که از قدماست و زمان آل سامان را دریافته و صاحب تذکره لباب‌الالباب نوشته که مداح امیر قابوس و شمگیر بوده زیاده از احوالش چیزی معلوم نگردیده و این چند بیت را که در عرفات العاشقین بنام او دیدیم در رشته تسطیر کشیدیم.

(سپس همان شش بیت از قصیده‌ای را که عوفی در لباب‌الالباب آورده و نیز ثبت کرده است).

در پایان این مقال از ذکر این نکته ناگزیر است که چون معمول به تذکره نویسان بر اینست که شرحی در پیرامون علت اختیار و یا انتصاب تخلص هر شاعری بمیان می‌آورند و درباره چگونگی اختیار تخلص سطوری مذکور میدارند و در خصوص اختیار تخلص قمری هیچیک از منابعی که ما را دسترس بود سخنی یاد نکرده‌اند. لذا نویسنده این مقاله در اینباره تاجائیکه توانست تحقیق نماید چنین استنباط مینماید

که این تخلص از نام مادر شاعر که بحدس قریب با احتمال باید «قمر بانو» باشد اختیار گردیده و شهرت یافته است.

زیرا که هنوز هم در صفحات مازندران و گرگان معمول است که اشخاصیکه از طرف مادر شریف‌النسب‌تر از پدر هستند شهرت آنان در بین مردم بنام مادر بیشتر از پدر است و چون «قمر» مادر ابوالقاسم در شرافت نسبی و یا قومی ارجح‌تر از پدر او بوده لذا او هم بنام ابوالقاسم قمر در بین همعصران خود معروف بوده و بهمین معروفیت تخلص شعری خود را هم بنام «قمری» اختیار کرده است. اینک آثار بازمانده قمری به ترتیب حروف تهجی با ذکر منابع:

مهان پیشت کشیده صف ولیکن بر کشیده کین

شهان پیشت کمر بسته ولیکن بر گشاده لب

(ترجمان البلاغه)

در توصیف هنر

بی هنر دولت پاینده نباشد بس دیر

دولت آن باشد پاینده که یابی بهنر

(ترجمان البلاغه)

پیش تو ما را سخن گفتن خطر کردن بود

بی خطر کردن بر آید کی از این دریا گهر

نکته هائی از دهان دهر بیرون آمده

نامه هائی پر معانی در حدیث مختصر

(قابوسنامه)

در مدح شمس‌العالی قابوس

بوستان بانا چو من گشتی و من گشته چو تو

تو مگر دشتی شدی همچون من از ابر دگر

تو چنان تازه به ابری من چنان تازه به ابر
 جز که ابر تو دگر سانسست و ابر من دگر
 ابر من هنگام رادی شادمان و خند خند
 ابر تو هنگام رادی سوگووار و دیده تر
 ابر تو گاه بارد و آنچ بارد آب ناب
 ابر من پیوسته بارد و آنچ بارد سیم و زر
 ابر تو چون رفت تو بی بهره درمانی از او
 ابر من هر جا که باشد من ز جودش بهره‌ور
 تو ندانی خواند مدح ابر باران بار هیچ
 من ز نور ابر مدح خویش بر خوانم ز بر
 (ترجمان البلاغه)

نغزل در مدح قابوس

جهان ما بمثل می شد است و ما می خوار
 خوشیش بسته بتلخی و خر می به خمار
 جهان ما بدونیک است و بدش بیش از نیک
 گل ایچ نیست ابی خار و هست بی گل خار
 اگر ز آتش رخسار تو نسوزد مشک
 چرا ز دور بسوزد همی دل من زار
 ز بهر آنکه همی گرید ابر بی سنی
 همی بخندد بر روی لاله و گل نار
 بگاه خنده نمائی همی دو صف گوهر
 تراست گوهر و چشم منست گوهر بار
 همی بعز تو نازند دوستانت و لیک
 به بی نظیری تو دشمنان دهند اقرار

گفت نثار کند زر بر حکیم چنانک

هنرت بر تو کند آفرین ز مدح نثار

کلاه و تخت و بتان و دعا و دولت و عز

زبرت و زیرو زپیش و پس و یمین و یسار

شهان رهی، ملکان بنده، عهدخوش، دلشاد

ظفرمعین، طرب افزون، توایمن، ایزد یار

(ترجمان البلاغه)

☆☆☆

ماه گاهی چو روی یار منست

گه چو من گوژپشت و زرد و نزار

(ترجمان البلاغه)

☆☆☆

علو تختت، کنو بختت، فری کارت، پری یارت

کژین مشکین، گزین مسکین، قرین جویان، معین یزدان

ترجمان البلاغه

قطعه

پدیدار است عدل و ظلم پنهان

مخالف اندک و ناصح فراوان

ابر ضحاک چیره شد فریدون

و از اهریمن ستد خاتم سلیمان

(ترجمان البلاغه)

قصیده

بشی که سجده کند پیش روی اوبت چین

خیال او بود اندر بهشت حورالعین

الف بقامت و میمش دهان وجیمش زلف
 بنفشه جعدورخش لاله و ز نخ نسرین
 بزلفش اندر مشك و بمشكش اندر خم
 به خمش اندر تاب و بتابش اندر چین
 میان حلقه زلفش معلق است دلم
 مثال آنکه میان فلك هوا و زمین
 زیاده لب او تلخی است بهره من
 روا بود که بود تلخ می به از شیرین
 خردستد زمن او چون شد از معاند جان
 دلم کشد زمن او چون شد از تف می کین
 مراو صد چو مرادل سپردن آئین است
 ز بهر آنکه ورا دل ز بود نست آئین
 ز نام تو نتوان آفرین گسست چنان
 گسست نتوان از نام دشمنت نفرین

☆☆☆

در این قصیده از شماره ۲۴ تا شماره ۲۹ نقل از لباب‌الالباب بوده و ابیات شماره ۳۰ و ۳۱ نقل از ترجمان‌البلاغه میباشد.

در مذمت بدی گوید

زلفت همی بیچد و بامن بدی کند
 نشگفت اگر به بیچد هرک او کند بدی
 (ترجمان‌البلاغه)